

گونه‌شناسی یقین و نسبت آن با تعریف و شرایط یقین در فلسفه فارابی

زهرا آقاجان مولایی^۱

نادیا مفتونی^۲

چکیده

در اندیشه فارابی مرتفع گردد. در این راستا، نخست تعاریف و شرایط یقین از دیدگاه فارابی بررسی شده و در ادامه گونه‌های یقین نزد فارابی و ارتباط آن با تعاریف و شرایط یقین از دیدگاه وی، تحلیل می‌گردد. این پژوهش نشان می‌دهد که دیدگاه واقع‌گرایانه فارابی در باب یقین، موجب شده تا در کنار تعریف سختگیرانه از یقین تام، نوعی تشکیک عامی در گونه‌های یقین را نیز برسمیت بشناسد و بدین ترتیب، راهی برای فرو نرفتن بخش بزرگی از دانسته‌های بشری در شک و تردید، فراهم آورد.

کلیدواژگان: یقین، تصدیق تام، مطابقت با واقع، باور، تغییرناپذیری، رأی، کفایت، فارابی.

مقدمه

با توجه به آنکه فلسفه بر برهان استوار است

فلسفه بر دانشی یقینی استوار است و فارابی، در مقام مؤسس فلسفه اسلامی، توجه بسیاری به «یقین» داشته است. از یکسو، تعاریف و شرایطی که او برای یقین معرفی کرده، به‌اندازه‌ی سختگیرانه و حداقلی است که بسیاری از دانسته‌های بشری و حتی ادراکات حسی را از دایره یقین بیرون می‌گذارد؛ از سوی دیگر، در موضعی از آثارش، گونه‌هایی مختلف از یقین را برشمرده که گویی با تعریف وی از یقین، و شرایط حصول یقین در نظر وی، پیوند چندانی ندارد. این نوشتار با روش تحلیل توصیفی و تحلیل انتقادی، درصدد پاسخ به این پرسش است که گونه‌شناسی یقین در فلسفه فارابی، چه نسبتی با تعریف و شرایط یقین از دیدگاه وی دارد، تا بدین ترتیب، تعارض در باب مسئله یقین

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

zahram135@gmail.com

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران؛ nadia.maftouni@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۲۹ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1403.29.4.5.5

و برهان مبتنی بر یقین است، «یقین» یکی از مفاهیم مهم در فلسفه فارابی است. هرچند او تعریفی نسبتاً منسجم و دقیق از یقین در آثار خود ارائه کرده، اما اشاره خود او به انواع یقین، حاکی از این واقعیت است که وی دیدگاهی وسیعتر نسبت به مسئله یقین در ذهن دارد. توجه به انواع یقین از دیدگاه فارابی و نسبت آن با تعریفی که وی از یقین عرضه کرده، در پژوهشهای پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

نوشتار حاضر با پیروی از دو روش تحلیل توصیفی و تحلیل انتقادی، درصدد پاسخ به این پرسش است که گونه‌های مختلف یقین در فلسفه فارابی چه نسبتی با تعریف قاطع او از یقین دارد. برای نیل به پاسخ این پرسش، سه پرسش فرعی نیز در دستور کار این نوشتار قرار گرفته است: نخست، فارابی چه تعریفی از یقین ارائه کرده است؟ دوم، فارابی چه ملاک‌هایی برای یقین در نظر گرفته است؟ سوم، فارابی چه گونه‌هایی از یقین را مدنظر داشته است؟ پاسخ به پرسشهای فرعی از خلال آثار مختلف و متعدد فارابی ممکن است. اما فرضیه نگارندگان در مورد مسئله اصلی تحقیق آنست که تعارض حاصل از ناسازگاری میان تعریف فارابی از یقین و گونه‌های یقین نزد وی، از راه تفکیک میان دو تفسیر معرفت‌شناسانه و روان‌شناسانه از یقین، قابل حل است؛ یقین تنها بمعنای معرفت‌شناختی است که گونه‌هایی مختلف دارد و یقین روان‌شناختی اساساً قابلیت انقسام به انواع مختلف یقین را ندارد. در گذشته پژوهشهایی در اینباره انجام شده

است؛ برای نمونه، جایگاه تصور و تصدیق در نظام معرفت‌شناسی فارابی در قالب یک کتاب مورد واکاوی قرار گرفته و دست‌بندی تصور و تصدیق به «حد کفایت»، «حد توانایی» و «تقسیم یقین بحسب طاقت» بررسی شده است (پورحسن، ۱۳۹۷)، اما در این اثر اشاره‌یی به گونه‌شناسی یقین در اندیشه فارابی نشده است. همچنین محمدزاده (۱۳۹۶) در «بررسی تحلیلی بنیادهای معرفت‌شناسی فارابی»، آراء معرفت‌شناختی فارابی و تأثیر آنها بر فلسفه اسلامی را مورد مطالعه قرار داده و ابداعات خاص وی را برجسته نموده است. تقسیم یقین به معرفت‌شناختی و روان‌شناختی را میتوان در مقاله «یقین در تفکر فارابی» مشاهده کرد، که درصدد است نشان دهد که یقین در تفکر فارابی از قسم نخست و ناظر به مقام تصدیق است (عباس‌زاده، ۱۳۹۶)؛ برغم مباحث تفصیلی این اثر در مورد تقابل یقین مورد نظر فارابی با یقین روان‌شناختی، اشاره‌یی به توضیح و تفصیل گونه‌های یقین و اهمیت آنها نزد فارابی نشده است. «جایگاه یقین در صناعات خمس نزد فارابی» درصدد تبیین آنست که یقین در همه صناعات پنجگانه، مورد توجه فارابی بوده است (مفتونی و توانپناه، ۱۳۹۶). همچنین، ورزدار و همکارانش (۱۴۰۰) آراء ارسطو و فارابی را در مسئله خطای حسی مورد پژوهش قرار داده‌اند و تبیین کرده‌اند که چگونه فارابی برای رهایی از این چالش، یقین را به تام و غیرتام تقسیم نموده و مبحث «یقین بحسب

طاعت بشری» را مطرح کرده است. هویت‌شناسی یقین نام اثر دیگری است که به بررسی امکان و عدم امکان شناخت یقینی پرداخته و در میان دسته‌یی از فلاسفه، دیدگاه‌های فارابی در مورد یقین را نیز مورد بررسی قرار داده است (رضایی، ۱۳۸۳).

چنانکه پیداست، هیچیک از این آثار بطور خاص به بررسی گونه‌های مختلف یقین نزد فارابی و ارتباط آنها با تعریف وی از یقین پرداخته‌اند. هدف نوشتار حاضر، پرداختن به این مسئله و پر کردن خلأ پژوهشی در اینباره است. در راستای این هدف، نگارندگان نخست تعریف یقین از دیدگاه فارابی را واکاوی کرده‌اند و سپس به شرایط حصول یقین از دیدگاه فارابی پرداخته‌اند. پس از آن، گونه‌های مختلف یقین از دیدگاه فارابی، مطرح و بررسی شده و طی تحلیل‌های فلسفی روشن شده که این تقسیم‌ها چگونه بر تعریف فارابی از یقین قابل انطباقند.

۱. تعریف یقین نزد فارابی

یقین در لغت با تعابیر مختلف اما نزدیک به هم معنا شده است. «زوال الشک» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۵۷/۶)، «إزاحة الشک و تحقیق الأمر» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۲۲/۵)، «العلم و زوال الشک» (جوهری، ۱۴۰۷: ۲۲۱۹/۶) از جمله معانی یقین است که در کتابهای لغت آمده و ابن‌منظور، با جمع میان آنها، یقین را به «العلم و ازاحة الشک و تحقیق الأمر» تعریف کرده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۱۳). همچنین ابن‌عربی واژه یقین را مشتق از مصدر

فعل «يقن الماء في الحفرة» میداند که بمعنای قرار گرفتن و مستقر شدن آب در برکه است. این واژه میتواند از «یقن» که بمعنای چوبی است که ناخدا با آن کشتی را هدایت میکند و از اضطراب ناشی از طوفانها باز میدارد، اخذ شده باشد (ابن‌عربی، ۲۰۰۴: ۴/۴۶).

با توجه به ویژگیهای یادشده، میتوان گفت «یقین» معرفتی است که بالاترین عیار آگاهی را با خود دارد. در عین حال، همانگونه که برخی تصریح کرده‌اند، این واژه هرگز وصف علم الهی نیست، زیرا دگرگونی در حالت روانی، نیاز به اندیشیدن، یا جایگزین شدن یقین بجای شک، همگی ویژگیهایی هستند که ریشه در ناتوانی و عدم کمال دارند، که در مورد خداوند منتفی است. همچنین میتوان گفت یقین جایگاهی ویژه در روح و روان آدمی و حوزه شناختی نیز دارد. بعبارت دیگر، یقین از یکسو امری است مرتبط با شناسنده و حالتی روانی او، و از سوی دیگر، وصف گزاره‌یی است که از واقع حکایت میکند. بنابراین، در یقین دو جنبه ارتباط با مدرک و ارتباط با جهان خارج گرد هم می‌آیند (رضایی، ۱۳۸۳: ۴-۳).

«یقین» از نظر فارابی دارای مؤلفه‌هایی خاص است که در هر کدام از تعاریف خود، برخی از آنها را بیان کرده است. نبود هر کدام از این ویژگیها و مؤلفه‌ها، میتواند یقینی بودن گزاره را دچار خدشه و خطا کند. سه تعریف از یقین را میتوان در آثار فارابی مشاهده کرد که در ادامه به‌اجمال مورد بررسی قرار میگیرند.

تعریف نخست

در تعریف نخست، فارابی یقین را با ذکر شرایطش، با این عبارات تعریف کرده است:

اليقين على الاطلاق هو أن يعتقد في الشيء أنه كذا أو ليس بكذا و يوافق أن يكون مطابقاً غير مقابل لوجود الشيء من خارج و يعلم انه مطابق له و أنه غير ممكن أن لا يكون قد طابقه أو أن يكون قد قابله و لا أيضاً يوجد في وقت من الاوقات مقابلاً له و أن يكون ما حصل من هذا حصل لا بالعرض بل بالذات (فارابی، ۱۴۰۸: ۱/۳۵۰).

بر اساس این تعریف، یقین تنها زمانی حاصل خواهد شد که فرد در مورد امری خارجی، اعتقادی مطابق با واقع و تغییرناپذیر داشته باشد. همچنین، این علم یقینی باید بنحو بالذات حاصل شده باشد، نه بالعرض.

تعریف دوم

در تعریف دوم، فارابی یقین را همان «تصدیق تام» میدانند: «و كل واحد في هذين، اما اتم و اما انقص... فالتصدیق التام هو اليقين» (همان: ۲۶۶).

تصدیق در حقیقت، یا صادق است یا کاذب، و تصدیق صادق، یا یقینی است، یا نزدیک به یقین، یا تصدیقی که منتج به سکوت در برابر آن میشود؛ این قسم، دورترین تصدیقات نسبت به یقین است. تصدیق کاذب اصلاً منجر به یقین نمیشود، بلکه یقین تنها در تصدیق صادق امکان حصول دارد. عبارت فارابی در اینباره چنین است:

فالتصدیق قد يكون بما هو صادق في

الحقيقة و بما هو كاذب. و التصديق منه يقين و منه مقارب لليقين، و منه التصديق الذي يسمى سكون النفس الى الشيء، و هو ابعد التصديقات عن اليقين. و التصديق بالكاذب، فلا يقع فيه يقين اصلاً، بل انما يمكن اليقين في التصديق بما هو صادق (همانجا).

فارابی در عیون المسائل نیز تصور و تصدیق را بر مبنای تام و ناقص بودن، تقسیمبندی نموده و تصدیق تام را یقینی و تصدیق ناقص را نزدیک به یقین دانسته است (همو، ۱۸۹۰: ۵۶). او در کتاب البرهان میگوید: «یقین» عبارتست از اینکه در مورد امر صادقی که تصدیق بدان حاصل شده است، باور داشته باشیم که امکان ندارد وجود خارجی آن امر، بر خلاف آن چیزی باشد که بدان باور پیدا کرده‌ایم. همچنین، در مورد باور نخست نیز نباید جز این باشد (خلاف آن صادق باشد)، تا جایی که اگر باوری در مورد باور نخست اتخاذ شد، صادق بودن خلاف آن، غیرممکن باشد؛ و همینطور تا بینهایت. عبارت وی بدین شرح است:

و اليقين هو ان نعتقد في الصادق الذي حصل التصديق به انه لا يمكن اصلاً ان يكون وجود ما نعتقه في ذلك الامر بخلاف ما نعتقه، و نعتقد مع ذلك في اعتقاده هذا انه لا يمكن غيره، حتى يكون بحيث اذا اخذ اعتقاداً ما في اعتقاده الأول كان عنده انه لا يمكن غيره، و ذلك الى غير نهاية (همو، ۱۴۰۸: ۱/۲۶۷).

چنانکه از متن استنباط میشود، در اینجا نیز، شروط صدق عبارتند از: مطابقت با واقع و عدم امکان خلاف آن امر. نکته‌یی که در اینجا اضافه

شده، آنست که فارابی سلسلهٔ باورها را مطرح کرده تا هیچ رخنه‌یی در صدق باور مورد نظر ایجاد نشود.

تعریف سوم

در تعریف سوم از یقین که در احصاء العلوم ذکر شده، فارابی مینویسد:

العلم اليقین: وهو العلم الذی لا یمکن أصلاً أن یکون خلافة، و لا یمکن أن یرجع الإنسان عنه، و لا أن یرجع علیه أنه یمکن أن یرجع عنه، و لا تقع علیه فیه شبهة بغلطة و لا مغالطة تزیهه عنه، و لا ارتباب و لا تهمة له بوجه و لا سبب (همو، ۱۹۹۶: ۳۸).

بر این اساس، علم یقینی، علمی است که امکان خلاف آن وجود ندارد و امکان ندارد انسان از آن برگردد. علاوه بر این، انسان در چنین علمی به اینکه ممکن است از چنین اعتقادی بازگردد، اعتقاد ندارد و هیچ مغالطه و شبهه‌یی که باعث زائل شدن این علم باشد، بر انسان وارد نمیشود.

۲. شرایط یقین نزد فارابی

فارابی در رساله‌یی با همین نام، شش شرط برای یقین بیان کرده که عبارتند از: (۱) «در مورد چیزی باور داشته باشیم که چنین است یا چنین نیست»، (۲) «و با وجود خارجی آن چیز مطابقت دارد و با آن تقابل ندارد»، (۳) «و به این امر علم داشته باشیم که این باور با وجود خارجی آن چیز مطابقت دارد»، (۴) «و

غیرممکن است که این باور با آن وجود خارجی مطابقت نداشته باشد یا در تقابل با آن باشد». (۵) «همچنین در هیچ وقت دیگری نیز مقابل آن پیدا نخواهد شد» و (۶) «آنچه از این طریق بدست آمده است، بنحو بالذات حاصل شده است، نه بالعرض» (همو، ۱۴۰۸: ۱/۳۵۰). بر اساس این دیدگاه، یقین زمانی برای انسان حاصل میشود که این شروط فراهم باشد.

توضیح

«(۱) در مورد چیزی باور داشته باشیم که چنین است یا چنین نیست». این عبارت بیانگر جنس یقین است و فرقی ندارد که آن را «باور» بنامیم و بگوییم باور داریم که چنین است یا چنین نیست، یا بگوییم «اجماع» بر اینست که چنین است یا چنین نیست. پنج شرط بعدی، بمثابة فصل برای یقین هستند.

«(۲) با وجود خارجی آن چیز مطابقت دارد و با آن تقابل ندارد». معنای مطابقت در این عبارت، عدم تقابل است، یعنی اگر باور انسان در نفس او از جنس موجه است، آن شیء خارجی و باور خارج از نفس انسان نیز موجه باشد و این دو با هم تضاد یا تناقض نداشته باشند. اگر آن باور سالبه است، آن شیء نیز سالبه باشد. این همان «صدق» است که عبارتست از اضافه (بمعنای مطابقت) باور انسان با شیء خارجی که مورد باور قرار گرفته است، از آن جهت که در خارج نفس است، یا از آن جهت که خارج از باور است، یا از جهتی که موضوع باور است.

«(۳) به این امر علم داشته باشیم که این باور با وجود خارجی آن چیز مطابقت دارد». علم داشتن در اینجا شرط اصلی دانسته شده است، بدین معنا که، فرد بداند که مطابقت وجود دارد و حتی احتمال ندهد که باور با وجود خارجی مطابق نیست، وگرنه یقینی حاصل نخواهد شد (همان: ۳۵۱).

فارابی توضیح میدهد که منظور از شیء خارجی در آغاز امر، موجوداتی هستند که آثاری که از آنها در نفس یا ذهن انسان تولید میشود، مثال یا صورت ذهنی آنهاست. این موجودات همان اجناس مقولاتند که قبل از باور انسان در مورد آنها نیز موجود بودند. پس وجود خارجی آنها ارتباطی با باور انسان در مورد آنها ندارد. دسته‌یی از مقولات، خارج از نفس انسان موجودند و دسته دیگر، وجودشان در نفس آدمی است، مانند امور منطقی، امور عقلی و مقولات، فراموشی و انفعالات انسانی و... پس منظور از شیء خارجی، نه فقط عالم بیرون از ذهن، بلکه ظرف تعقل یا نفس انسان نیز هست و باور، همانطور که شامل اشیاء خارجی میشود، شامل امور درونی نیز میگردد. فارابی میخواهد این نتیجه را بگیرد که اگر باوری مطابق با خارج باشد اما انسان به آن مطابقت علم نداشته باشد و احتمال بدهد که خلاف آن نیز ممکن است، این امر دیگر یقینی نخواهد بود و ظنی است که حتی صدق و کذب آن نیز مشخص نیست، زیرا شخص به

صدق ظن خود نیز اطمینان ندارد، و درنهایت، این باور یک «باور صادق بالعرض» خواهد بود. بنابراین، یکی از شروط حصول یقین، اینست که باور انسان «صادق بالذات» باشد؛ بدین معنا که انسان به باور خویش علم داشته باشد که با شیء خارجی مطابقت دارد (همان: ۳۵۲).

«(۴) غیرممکن است که این باور با آن وجود خارجی مطابقت نداشته باشد یا در تقابل با آن باشد». این شرط برای تأکید و وثاقت برای پدید آمدن باور یقینی وضع شده است. توضیح اینکه، یک باور برای یقینی بودن، باید ضرورتاً مطابق با شیء خارجی باشد و مطابق نبودنش ممکن نباشد. این مطابقت باید بنحو بالفعل حاصل شده باشد، نه بالقوه. این تأکید و وثاقت درباب باور یقینی، یا از طبیعت آن باور بدست می‌آید، یا از طریق قیاس.

«(۵) در هیچ وقت دیگری نیز مقابل آن پیدا نخواهد شد». این شرط نیز تأکید دیگری است برای پدید آمدن باور یقینی. شرط قبل، گاهی در محسوسات و گزاره‌های وجودی نیز برقرار است، اما این شرط تنها در مورد باورهایی صادق است که موضوعات آنها مقولات ضروری مطلق باشند. فارابی در توضیح این قسمت میگوید: محسوسات گاهی صادقند، و این در حالی است که امکان ندارد باور ما در مورد نحوه وجودشان دوام داشته باشد، چراکه ممکن است باور ما در اوقات نامعین یا معین، زوال یابد، مانند نشستن زید و ماه گرفتگی. چنین است همه گزاره‌های

وجودی، مانند گزاره «هر انسانی سفید است» که هرگاه خلاف آن با دیدن فردی غیر سفید تحقق یابد، این باور نیز زائل می‌گردد. بنابراین، تنها معقولات ضروری مطلق هستند که ضرورتاً تقابل آنها با شیء خارجی ممکن نیست و وجود خارجی آنها نیز هرگز در هیچ زمانی، در تقابل با باور ما نخواهد بود (همان: ۳۵۳).

«(۶) آنچه از این طریق بدست آمده است، بنحو بالذات بدست آمده است، نه بالعرض». این شرط از دیدگاه فارابی کامل‌کننده حدّ تامّ یقین است، بدین معنا که امتناعی ندارد که همه شروطی که بیان شد، بصورت اتفاقی یا بالعرض برای انسان حاصل گردد، همانطور که در مورد قضایای ضروریه نیز چنین است. بطورکلی، امور اتفاقی یا بنحوی برای انسان حادث میشوند که از آن آگاهی ندارد، یا از طریق استقراء، یا از طریق شهرت جمعی از مردم و شهادت آنها، یا بواسطه کسی که انسان به او اعتماد دارد. نکته اینجاست که یقین نباید چنین باشد و برای تحقق آن، باید همه شروط قبلی بنحو بالذات برای انسان حاصل شده باشد، نه بنحو بالعرض و اتفاقی.

در جای دیگر از همین کتاب، فارابی «یقین» را به این صورت معرفی میکند:

و اليقین هو ان نعتقد فی الصادق الذی حصل التصدیق به انه لا یمكن اصلاً ان یكون وجود ما نعتقده فی ذلك الامر بخلاف ما نعتقده، و نعتقد مع ذلك فی اعتقاده هذا انه لا یمكن غیره،

حتی یكون بحيث اذا اخذ اعتقاداً ما فی اعتقاده الأول كان عنده انه لا یمكن غیره، و ذلك الی غیر نهایت (همان: ۲۶۷).

در این تعریف نیز مؤلفه‌هایی برای یقین بیان شده است: یقین عبارتست از اینکه در مورد امر صادقی که تصدیق بدان حاصل شده است، باور داشته باشیم که امکان ندارد وجود خارجی آن امر، بر خلاف آن چیزی باشد که به آن باور پیدا کرده‌ایم. همچنین در مورد باور نخست نیز نباید جز این باشد (خلاف آن صادق باشد)، تا جایی که اگر باوری در مورد باور نخست اتخاذ شد، صادق بودن خلاف آن غیرممکن باشد، و همینطور تا بینهایت.

بر اساس این تعریف، یقین دارای پنج مؤلفه اساسی است: ۱) باور به مفاد گزاره، ۲) زوال ناپذیری باور فوق، ۳) صدق، ۴) باور به عدم امکان نقیض آن، ۵) زوال ناپذیری باور دوم. با این حال، نهایتاً میتوان با ادغام برخی از این مؤلفه‌ها، آن را به چهار مورد تقلیل داد: ۱) باور به مفاد گزاره (تصدیق به صدق یک امر یا گزاره یا پدید آمدن یک رأی)، ۲) جزم (باور به عدم امکان صدق خلاف آن و همچنین باور به عدم امکان صدق خلاف باور قبلی)، ۳) صدق، ۴) زوال ناپذیری (امکان ادامه این روند یعنی عدم امکان صدق خلاف باورهای دیگری درباره باور نخست تا بینهایت) (طوسی، ۱۳۶۷: ۳۶۱).

چنانکه مشاهده میشود، فارابی در این تعریف، مؤلفه ششم تعریف قبل را ذکر نکرده است؛ «آنچه از این طریق بدست آمده است،

بنحو بالذات بدست آمده باشد، نه بالعرض». اما این بمعنای دوگانگی در تعریف اصطلاح یقین نیست، زیرا میتوان گفت شرط یادشده، بیانگر علت شرط پنجم، یعنی «زوالناپذیری» است. درواقع، هر گاه عناصر پیشین یقین، بدون دریافت مستقیم خود فاعل شناسا از دلیل بدست آیند، باور حاصل، نه یقینی، که تقلیدی خواهد بود و در این صورت، امکان زوال و عدم تحقق شرط پنجم فراهم خواهد آمد. بهمین دلیل، در تعریف نخست، علاوه بر مسبب زوالناپذیری، بر سبب آن نیز تأکید شده است، اما در تعریف دوم، تنها به ذکر شرط پنجم بسنده شده، زیرا وجود مسبب خود نمایانگر وجود علت آن در مرحله قبلتر است.

۳. اقسام یقین نزد فارابی

با تفحص در آثار فارابی مشاهده میشود که او در بخشهایی مختلف از آثارش، تقسیمهایی گوناگون از یقین ارائه کرده است؛ از جمله تقسیم یقین به «ضروری و غیرضروری» و «یقین بحسب طاقت و کفایت» که جداگانه به بیان و تبیین هر کدام خواهیم پرداخت. این تبیین ابعادی از یقین در نگاه فارابی را روشن خواهد کرد که در تعاریف او از این اصطلاح با سادگی قابل مشاهده نیست و در نوع خود نوآوریهای قابل توجهی را با خود به همراه دارد. همچنین چنانکه گفته شد، تعریف به تقسیم نیز از انواع تعریف است، از اینرو ذکر مطالبی در اینباره پس از تعریف یقین ضرورت دارد و بهمین دلیل، ممکن است مطالبی که در تعریف یقین آورده شد، تکرار شود.

۳-۱. تقسیم یقین به ضروری و غیرضروری
فارابی «یقین» را به «یقین خاص یا ضروری» و «یقین عام یا غیرضروری» تقسیم کرده، که اولی ویژگی اطلاق و دوام را نیز دنبال دارد، ولی دومی غیر مطلق و غیر دائمی است:

ان الیقین منه ضروری، و منه غیر ضروری.
فالیقین الضروری هو أن یعتقد فیما لا یمكن أن یکون فی وجوده بخلاف ما هو علیه انه لا یمكن أن یکون بخلاف ما اعتقد اصلاً، و لا فی حین ما. و غیر الضروری هو ما کان یقیناً فی وقت ما فقط (فارابی، ۱۴۰۸: ۱/ ۲۶۸ و ۲۷۲).

بر این اساس، یقین ضروری آن است که درباره آنچه امکان ندارد وجودش بر خلاف آن چیزی که هست، بشود، این باور پدید آید که اصلاً در هیچ زمانی ممکن نیست که خلاف آنچه باور شده است، باشد؛ و یقین غیرضروری آن است که چیزی صرفاً در یک زمان، یقینی باشد.

برای توضیح و تبیین این تقسیمبندی لازم است نگاهی به آراء فارابی در باب علم و معرفت بیندازیم که در اینجا مقصود، بخشی از بیانات معلم ثانی در کتاب فصول منتزعه است. در تعریف فارابی از «علم»، در کتاب فصول منتزعه بیان شده است که علم حقیقی و یقینی، علمی است که در همه زمانها صادق باشد؛ نه اینکه در برخی زمانها چنین باشد و در برخی دیگر از زمانها نباشد. بهمین دلیل، علم به چیزی که ممکن است تغییر یابد، اصلاً در زمره علم حقیقی و یقینی نخواهد

بود. اگر هم به چنین چیزی علم یا یقین گفته شود، از باب استعاره است (همو، ۱۳۶۴: ۵۲). فارابی در ادامه بیان میکند که گزاره‌ها صرفاً به دو قسم ضروری و ممکن تقسیم میشوند و قسم سوم وجود ندارد. درحقیقت، گزاره‌ها از حیث نحوه حمل محمول بر موضوع، سه قسمند: ضروری، ممکن و ممتنع. او احتمالاً قسم سوم را به این دلیل بیان نکرده که گزاره‌های ممتنع، چون «ضرورتاً» ممتنعند، جزو گزاره‌های ضروری یا ملحق به ضروری بشمار می‌آیند (عباس‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۳).

گزاره‌های ممکن، مبتنی بر مشهورات، اقناعیات، تقلیدات، ظنون و مانند اینها هستند. در این قبیل گزاره‌ها، استدلالی که انسان بر اثبات آنها اقامه میکند، محال نیست که با استدلالی که بر نقیض آنها اقامه میشود، از نظر صحیح و قوی بودن، یکسان باشد. اما گزاره‌های ضروری مبتنی بر چیزهایی هستند که ضرورتاً یافت میشوند یا ضرورتاً یافت نمیشوند؛ مانند احکام عقلی بدیهی، از جمله بدیهیات شش‌گانه مشائین یعنی اولیات، فطریات، متواترات، محسوسات، مجربات و حدسیات، که مبانی استدلال برهانی هستند. در گزاره‌های ضروری، استدلالی که انسان بر اثبات آنها اقامه میکند، صحیح و قوی است، اما استدلالی که بر نقیض آنها اقامه میشود، باطل و ضعیف است.

إنّ الأمور منها ضرورية و منها ممكنة، و لا يوجد للأمر قسم ثالث، و جميع العلوم

مبناها على أحد هذين، و هي كلّها محصورة بهذين. فأى شيء كان من جملة الممكن فإنّ مبنى القول فيه على المشهورات و المقنعات و الظنون الحسنة/ و التقليدات و ما يشبهها ممّا هو في حيز الممكن. و في مثل هذه فإنّه ليس من المحال أن تتكافأ الأدلّة حتى يوجد دليل الشيء و الحجّة على إثباته من القوّة و الصحة و الحسن بالمكان الذي يوازيه و يكافيه دليل نقیضه و الحجّة علیه. و اما ما كان من المسائل و العلوم في حيز الضرورة، فإنّ مبناها و معولها يكون على الأمور التي توجد ضرورة أو لا توجد ضرورة؛ و حينئذ يكون دليل الشيء صحيحاً و قوياً و كذلك الحجّة علیه. و اما الدليل على نقیضه فواهياً باطلاً ضعيفاً (فارابی، ۱۴۱۳: ۳۳۶).

بر همین اساس است که فارابی یقین را به «ضروری» و «غیر ضروری» تقسیم مینماید. او تصریح میکند که آنگاه که انسان درصدد دستیابی به علم است، درحقیقت خواهان دستیابی به «علم یقینی» است و آنگاه که درصدد دستیابی به علم یقینی است، درصدد دستیابی به «علم یقینی ضروری» یا خاص است؛ «و ظاهر ان اسم العلم يقع على اليقين الضروري اكثر من وقوعه على ما ليس بيقين، او الذي هو يقين و ليس بالضروري، و ليسم ذلك العلم اليقيني» (همو، ۱۴۰۸: ۱/ ۲۷۲).

در انتهای جلد اول المنطقیات نیز، ذیل مطلبی در رابطه با اشتراک ظن و یقین در «رأی بودن»، فارابی میگوید: «رأی» در حکم جنس برای ظن و

یقین است و این دو، در حکم نوع برای رأی هستند. او در ادامه به تقسیم قضایا به ضروری و ممکن میپردازد و سپس میگوید: یقین تنها در ضروریات یافت میشود: «و الیقین یوجد فی الضروریات فقط. و یشبه أن تكون أصناف الیقین بحسب أصناف الضروری، فیکون منه یقین علی الاطلاق، و ما هو یقین فی وقت ما، و یزول» (همان: ۴۵۷).

۲-۳. تقسیم یقین بحسب طاقت بشری

از نظر فارابی، در تصور میتوان به معرفت در آن حد که در دسترس باشد، بسنده کرد، اما در تصدیق، اصل بر اینست که به یقین نایل شویم و در هر شیئی به یقین تام برسیم. اما در بسیاری از موارد، با اینکه رسیدن به یقین، امکان ذاتی دارد و ممتنع نیست، با این حال، برای ما حاصل نمیشود و دور از دسترس است. در اینجا چاره اینست که از روی اضطرار، به حدی که ما را به یقین برساند، بسنده کنیم تا زمانی که رسیدن به یقین تام مقدور شود. بعبارت دیگر، هرچند هر برهانی به یقین منتهی میشود، اما میتوان گفت در اندیشه فارابی راه رسیدن به یقین منحصر در برهان نیست. فارابی این بیان را در کتاب البرهان، با عنوان تقسیم یقین بحسب طاقت ذکر کرده و قبل از آن نیز تصور و تصدیق را به دو شاخه «حدّ کفایت» و «حدّ طاقت» تقسیم نموده است. «حدّ کفایت» یعنی مقداری که برای علم بودن در تصور و تصدیق کافی است و «حدّ طاقت»، یعنی چون نمیتوانیم به مقدار مطلوب و کافی برسیم، باید به مقدار توانایی قوای ادراکی خود بسنده کنیم.

«تصور به حدّ کفایت» غیرمحدود است

(به اندازه وسعت دانش هر علمی تصور ممکن است) و «تصور به حدّ طاقت» متفاوت است و شدت و ضعف پیدا میکند، مانند تصویری که حدّ شیء را نمایان کند و تصویری که نزدیک به شناسایی حد شیء باشد. «تصدیق به حدّ کفایت» یقین تام است با ویژگیهایی که ذکر شد، و «تصدیق به حدّ طاقت» فقط تصدیق نزدیک به یقین است. عبارت فارابی در اینباره شایان توجه است:

و کذلک لا یمتنع أن یکون کثیر من الأشياء لا یمکن تصورها علی الکمال، اما لأن طباعها لا یمکن فیه اکثر من ذلک، أو أنه یمکن، غیر أنا نضعف عنه. فینبغی أن نتحرى فی کلّ شیء اما الکفایة، و اما مبلغ الطاقة. و الکفایة فی التصدیق هو الیقین التّام الذی حدّناه فیما قبل. و الکفایة فی التصور فهی غیر محدودة، و انما هی علی قدر علم من العلوم. و التصدیق علی حسب الطاقة هو المقارب للیقین فقط. و أما التصور فانه یتفاضل، فمنه ما یعرفه الحدّ، و یلیه المقارب لما یعرفه الحدّ. و قد لخصّ ذلک فیما تقدّم (همان: ۳۲۴).

او در ادامه برای یقین، اقسامی ذکر کرده است: و الیقین بحسب الطاقة قد یکون عن قیاس و قد یکون عن غیر قیاس. و الذی یکون عن غیر قیاس، فهو یحصل اما عن شهادة الجمیع فقط. و ما کان هکذا فهو جدلیّ أو بلاغی. و اما عن الحسّ، و هو أن یکون

الشیء یوجد لأمر، فی جمیع محسوساته
 التي شوهدت فی الزمان الماضي و تشاهد
 فی ما یأتی و فی زماننا و فی کل موضع، و
 لا یوجد حس یخالفه و لا قیاس. و هذا
 یدخل فی العلوم. فما كان هكذا من
 المقدمات الأول، فألف عنها قیاس، كانت
 المعرفة الحاصلة عنه بحسب هذه هی فی
 المرتبة الثانية من الیقین، و هی التي قد
 تستعمل فی العلوم (همانجا).

فارابی معتقد است یقین در صورتی در
 علوم کاربرد دارد که از سنخ «یقین درجه یک»
 باشد، و این یقین هم از راه قیاس قابل دسترس
 است، هم از طریق حسی که دائمی و بدون
 تعارض با حس و قیاس دیگر باشد. در واقع،
 یقین حسی در صورتی حاصل میشود که در
 تمام محسوساتی که در زمان گذشته و حال و
 آینده، و در تمام مواضعی که مشاهده شده، به
 همان حال باقی باشد و مشروط بر اینکه، هیچ
 علم حسی دیگر و هیچ قیاسی، با آن در تقابل
 نباشد. چنین یقینی درجه یک بحساب می آید و
 در علوم کاربرد دارد. اما یقینی که بدون دخالت
 حس و قیاس باشد و صرفاً از راه مشاهدات
 بدست آید، یقین درجه دو است و بگفته فارابی
 این دسته گاهی در علوم کاربرد دارند، آن هم
 زمانی که یقین بدست آمده از مشاهدات، یعنی
 یقین جدلی و بلاغی، بعنوان مقدمه برای یک
 قیاس بکار گرفته شوند. در این صورت است
 که گاهی از این یقین در علوم استفاده میشود.

یقین حاصل از این قیاس در مرتبه‌یی پایتتر از
 یقین قیاسی قرار دارد و درجه دوم بشمار
 می آید؛

و قد ینبغی أن نتحرّی فی کلّ أمر أن نبلیغ
 الیقین الذی حدّدناه فیما قبل، فان لم یکن،
 فلا أقلّ من هذه الثانية. و ما كان دون هذه
 الثانية، فلیست تدخل فی العلوم (همانجا).

در جای دیگر، معلم ثانی به بحث «کفایت»
 اشاره کرده است:

لیس یمکن فی کلّ شیء أن یبلغ فیہ الیقین التام،
 و لكن یکتفی فی کثیر من الأمر أن یقتصر من
 معرفته علی ما دون الیقین (همان: ۱۹۰).

در اینجا پس از نقل قولی از ارسطو در باب
 ناتوانی در استقراء تام، فارابی اظهار میکند که
 ما در همه چیز توانایی دستیابی به «یقین تام» را
 نداریم، بهمین دلیل، به آن حدی از معرفت که
 برایمان حاصل میشود، بسنده میکنیم.

پرسشی که در اینجا باید پاسخ داده شود و
 یکی از اهداف نگارش این پژوهش است،
 اینست که چرا فارابی چنین تقسیمبندی‌یی از
 یقین را مطرح کرده است. از نظر نگارندگان،
 وجود قید دوام در شرط یقین، بعنوان یکی از
 ارکان معرفت، منجر به خروج اعتبار ادراکات
 حسی از معرفت و در نتیجه منجر به فروپاشی
 نظام معرفتی میگردد، زیرا از نظر وی یقین به
 ادراکات حسی زوال‌پذیر است نه دائمی.
 بنابراین، فارابی با تقسیمبندیهای خود از یقین،
 درصدد است راه‌حلی برای اعتبار یقینهایی که

حاصل از ادراکات حسی هستند بیابد و با گسترش دایره یقین معرفتی، گزاره‌های حسی را نیز در زمره متعلق معرفت بشمار آورد. آنچه از خود تقسیم برمی آید، اینست که فارابی بر آن است تا با ارائه این تقسیم، اعتباری برای ادراکات حسی لحاظ کند و اگر این پرسش پیش بیاید که چرا اعتبار ادراکات حسی برای معلم ثانی اهمیت داشته است، آنهم با ویژگیهای دقیقی که برای یقین درجه اول ذکر کرده است، نگاهی به کتابهای تحصیل السعاده و التنبیه علی سبیل السعاده، شاید پاسخ را برای ما آشکار سازد. آنجا که به بیان جایگاه منطق، فلسفه و اهمیت تعقل و یقین میپردازد و اینها را برای نیل به سعادت، در جایگاهی والا قرار میدهد، میتوان چنین نتیجه گرفت که بحث از «یقین بحسب طاقب بشری» نیز در همین راستا بوده است تا یقین را بگونه‌یی برای انسانها سهل‌الوصولتر گرداند، که بواسطه آن، سعادت برای افراد بیشتری قابل دسترس باشد. این را باید یکی از نوآوریهای فارابی در نظر گرفت که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته و کارکردهایی خاص در فلسفه او دارد که تا حد زیادی ناظر به مسئله سعادت است و تبیین آن در این مجال نمیگنجد.

۳-۳. تشکیکی بودن یقین و مراتب آن در فلسفه فارابی

در منطق، تقسیم مفاهیم به جزئی و کلی، و

تقسیم کلی به متواطی و مشکک، درحقیقت ناظر به معنی الفاظ، و مفاهیمی است که از این معانی در ذهن شکل میگیرد. از آنجا که هر معنا و مفهومی، بوسیله لفظی خاص ادا میشود، این تقسیم را به الفاظ نیز نسبت داده‌اند. بنابراین، میتوان گفت در منطق، نخست مفاهیم به جزئی و کلی و سپس مفهوم کلی به متواطی و مشکک تقسیم شده است. متواطی به مفاهیمی گفته میشود که صدق آنها بر مصادیقشان بنحو یکسان است؛ مانند مفهوم کلی آب که بصورت یکسان بر مولکولهای متعددش صدق میکند. مشکک مفاهیمی هستند که صدق آنها بر مصادیقشان متفاوت است؛ مانند صدق مفهوم سیاهی بر مصادیق شدید و ضعیف آن (ملاصدرا، ۱۳۶۲: ۵). اینکه برخی مفاهیم کلی را در منطق مشکک نامیده‌اند، به این دلیل است که انسان را به شک می‌اندازد که آیا این مفهوم از نوع مشترک لفظی است یا مشترک معنوی، چراکه از یک جهت، افراد در آن مشترکند و از جهت دیگر، افراد در آن مختلفند. همین مسئله موجب میشود انسان شک کند که این مفاهیم از کدام نوعند.

اینکه یقین از دیدگاه فارابی مشکک است یا نه، بحثی است که خود او به آن اشاره‌یی نکرده است، اما میتوان از تعریفات و تقسیمات یقین در بیان معلم ثانی، نتیجه گرفت که رأی به تشکیک یقین میتواند بهترین تفسیر از کلمات او باشد، چراکه او صحبت از «یقین ضروری» و «یقین غیرضروری» و همچنین «یقین عام» و «یقین خاص» یا «یقین علی الاطلاق» و غیر آن

را بمیان آورده است. با در نظر گرفتن شرایط ویژگیهای هر کدام از این دسته‌بندیها، فهمیده میشود که یقین خاص ضروری، اقوی و اشد از یقین عام غیرضروری است؛ بهمین ترتیب، یقینی که قید اطلاق داشته باشد و هیچگونه شک و شبهه‌یی در آن راه نمی‌یابد، از یقین غیرمطلق و غیردائمی قویتر است و مرتبه‌یی بالاتر دارد. از اینرو، باید اذعان نمود که برغم شروط سختگیرانه‌یی که فارابی در تعریف یقین وضع کرده، دیدگاه او در مورد یقین، طیفی از انواع مختلف را در بر میگیرد که نمیتواند همواره با شروط مذکور وی هماهنگی تمام و کمال داشته باشد. چنانکه ذکر شد، این مسئله را یک نوآوری از جانب فارابی میتوان در نظر گرفت که حاکی از واقع‌گرایی در فلسفه اوست. گویی فارابی بخوبی میدانند که با محدود کردن یقین به آنچه در تعاریف و شروط آن ذکر کرده، بر بسیاری از دانش و زندگی روزمره بشری بنحو منفی تأثیر میگذارد و شک و تردید بنیان تمدن بشری را در خود فرو خواهد برد. بهمین دلیل، درصدد تبیین آنست که هرچند همه شروط یقین در بسیاری از دانسته‌های رایج بشری قابل رعایت نیست، اما نمیتوان بسادگی حکم کرد که بشر جز در مواردی معدود که شرایط کامل یقین را دارد، در جهالت و تردید است. بر این اساس، او انحائی رقیقتر از یقین را معرفی میکند تا نشان دهد که مواردی که همه شروط یقین را ندارند نیز بعضاً بنحوی داخل در

انواع یقین هستند و میتوانند مورد استناد قرار بگیرند. این دیدگاه واقع‌گروانه میتواند ناشی از توجه گسترده فارابی به فرهنگ، انواع طبقات اجتماعی و فلسفه سیاسی باشد.

اما در صورتی که یقین را از دیدگاه فارابی، امری مشکک بشمار آوریم، این پرسش پیش می‌آید که تقسیم او از انحاء یقین، با کدام تفسیر از تشکیک سازگاری بیشتری دارد؟ آیا تشکیک در انواع یقین نزد فارابی، از نوع تشکیک خاصی است یا تشکیک عامی؟ پیش از پاسخ به این پرسش، ضروری است اشاره‌یی کوتاه به تفاوت تشکیک عامی و خاصی داشته باشیم.

تشکیک عامی، به تشکیکی گفته میشود که مابه‌الاختلاف مصادیق، غیر از مابه‌الاتفاق باشد؛ یعنی مصادیق متعدد این مفهوم در همان معنایی که با هم اشتراک دارند، اختلاف نداشته باشند، بلکه اختلافشان در چیزی خارج از آن معنا باشد؛ مثلاً اختلافی که در نور خورشید و نور ماه وجود دارد، از این سنخ است. اگرچه حقیقت نور در هر دو، یکی است، اما اختلاف نور این دو به خود نور بودن برنمیگردد، بلکه اختلاف ناشی از اختلاف قابلهای وجود و عدم مانعاست. تشکیک خاصی عبارتست از اینکه مابه‌الاختلاف در آن، عین مابه‌الاشتراک باشد، مثل مقدار که اختلاف افراد آن در خود مقدار است؛ مثلاً خط طویل و خط قصیر در خط بودن مشترکند و در همان خط بودن هم با هم اختلاف دارند (سجادی، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۲۷).

اما در پاسخ به پرسش از نحوه تشکیک در انواع یقین از نگاه فارابی، باید گفت برغم آنکه خود فارابی نسبت به گفتمان انحاء تشکیک، تقدم دارد و نمیتوان دیدگاه مستقیم او در اینباره را بدست آورد، اما با توجه به عبارات وی، میتوان گفت: از آنرو که مابه‌الاتفاق دو یقینی که مورد نظر است، با ما به‌الاختلاف آنها یکسان نیست، تشکیک اقسام یقین از دیدگاه فارابی از نوع تشکیک عامی بشمار می‌آید، چراکه اتفاق در یقینی بودن گزاره است و اختلاف در یکی از ویژگیها و شرایط آن. بعنوان مثال، در یقینی که قید اطلاق و دوام نداشته باشد، احتمال پذیرش خلاف آن باور وجود دارد و این یعنی مابه‌الاختلاف یکی از شرایط یقینی بودن است.

اما با توجه به تقسیم دیگری از یقین که آن را به یقین روان‌شناختی و یقین معرفت‌شناختی تقسیم میکند، میتوان در مشکک دانستن انواع یقین در نگاه فارابی نوعی تفصیل قائل شد و آن را به همه برداشتها از یقین تعمیم نداد. بر این اساس، با لحاظ دو گونه روان‌شناختی و معرفت‌شناختی از یقین، میتوان گفت: یقین درجه اول، در فلسفه فارابی امری مشکک نیست و تقسیم‌بندی او از یقین با توجه به سنخ روان‌شناختی فاعل نسبت به یقین درجه اول خود است. بعبارت دیگر، گونه‌های مختلف یقین در فلسفه فارابی از آنجا حاصل میشوند که فاعل شناسا به عدم زوال یقین درجه اول خود یقین داشته باشد یا نه. زمانی که فاعل

شناسا به یقین درجه اول خود یقین داشته باشد، یقینی ضروری و خاص خواهد داشت و اگر چنین نباشد، اقسام ضعیفتر یقین برای او حاصل خواهد شد.

شاید بتوان گفت این تبیین با تعریف و تقسیم یقین به روان‌شناختی و معرفت‌شناختی تعارض دارد و آن را میتوان نقد کرد. یقین روان‌شناختی عمدتاً از سنخ اقتناع و آرامش درونی و روانی است؛ بهمین دلیل از دیدگاه منطقی و فلسفی، یقین بشمار نمیرود. اما یقین معرفت‌شناختی یقینی است که از نظرگاه منطقی و فلسفی یقین بشمار میرود و چنین یقینی در تفکر فارابی، تعریف دقیق دارد و با امور دیگری مانند ظن، اقتناع، شک و تخیل، در تقابل آشکار است. با تمسک به این نکته، میتوان فارابی را از اتهام تعارض درونی در فلسفه‌اش مبرا ساخت. تعریف قاطع او از یقین، یک تعریف معرفت‌شناختی از یقین است و تقسیمات و تفصیلات او در مورد یقین، ناظر به ادراکی روان‌شناختی از یقین بشمار میرود. بنابراین، آنچه به دو دسته خاص و عام تقسیم میشود و صفات ضرورت، دوام و اطلاق را بخود میگیرد، یقین معرفت‌شناختی است، نه روان‌شناختی، و یقین روان‌شناختی، تخصصاً از بحث خارج میشود، چه رسد به اینکه بخواهیم آن را از حیث تشکیک یا تواطؤ مورد بحث قرار دهیم.

یقین معرفت‌شناختی در تفکر فارابی دو قسم است: خاص و عام. یقین خاص یا مطلق یا دائم یا ضروری، خصوصیت جاودانی و همیشگی دارد، اما یقین عام یا غیرمطلق یا

غیردائم یا غیرضروری، ممکن است در برخی زمانها زائل شود، یعنی زمانی یقینی باشد و زمان دیگر غیر یقینی. بنابراین، یقین بمعنای دقیق کلمه، فقط یقین خاص است. اینجاست که میتوان گفت: یقین خاص از مرتبه‌یی بالاتر برخوردار است. بله، اگر بخواهیم خود این یقین خاص و یقین درجه اول را مورد مذاقه قرار دهیم، مشکک بودن بر آن صدق میکند، زیرا هر باور و گزاره‌یی که مرتبه‌یی از ویژگیهای این یقین عدول کند، دیگر مشمول صفت یقینی بودن نخواهد بود و در زمره یقینهای درجه دوم قرار میگیرد. اما اگر دایره یقین را مشتمل بر انحاء دیگر یقین نیز بدانیم، باید گفت یقین نزد فارابی ماهیت تشکیکی دارد و ذومراتب است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تعاریف فارابی از یقین و شرایطی که برای حصول یقین برشمرده، بنحوی است که بسیاری از دانشهای بشری را از دایره یقین بیرون خواهد کرد. نگارندگان معتقدند نگاه واقع‌گرایانه فارابی به طبقات اجتماعی و دانش بشری، وی را وادار نموده تا راه‌حلی برای این مشکل بیابد. ارائه گونه‌های مختلف برای یقین، بستری را فراهم میکند تا فارابی بتواند فلسفه خود را از فرو رفتن در ورطه تردید و شک نجات دهد. او گونه‌ها و مراتبی را برای یقین معرفی مینماید تا بخوبی نشان دهد که هرچند برخی از دانسته‌های روزمره بشری از دایره

یقین تام معرفت‌شناختی خارجند و شرایط خاص یقینی بودن را ندارند، اما باز هم میتوان آنها را از اقسام یقین بشمار آورد. بطور خاص، این شامل اعتبار یقینی دانسته‌هایی که بطور دائم در معرض زوال و تغییر هستند مانند ادراکات حسی- نیز میشود. بهمین دلیل، تقسیم یقین به ضروری و غیرضروری، و مراتب یقین بحسب طاقت بشری، اساساً برای خروج از این مشکل ارائه شده‌اند. هرچند فارابی بر گفتمان «تشکیک» تقدم دارد و نمیتوان او را با قطعیت، قائل به یکی از انحاء مختلف تشکیک بشمار آورد، اما بررسی عبارات وی در مورد گونه‌های یقین، حاکی از آنست که بیان او بر «تشکیک عامی» قابل انطباق است که در آن، مابۀ‌الاتفاق دو یقین با مابۀ‌الإشتراک آنها، یکسان نیست. با توجه به آنچه در این نوشتار در مورد یقین روان‌شناختی بیان شد، میتوان آن را تخصصاً از بحث در مورد گونه‌های یقین از دیدگاه فارابی بیرون کرد و تقسیم یقین به این گونه‌ها را صرفاً بر یقین معرفت‌شناختی قابل تطبیق دانست.

منابع

- ابن عربی، محیی‌الدین (۲۰۰۴م) کتاب الیقین، در رسائل ابن عربی، تحقیق سعید عبدالفتاح، بیروت: مؤسسة الإنتشار العربی.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق) معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق) لسان‌العرب، بیروت: دار صادر.

----- (۱۸۹۰م) الثمرة المرضية في بعض الرسائل

الفارابية، بی جا: نشر دیتریسی.

----- (۱۹۹۶م) احصاء العلوم، بیروت: مكتبة

الهلال.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق) کتاب العین، قم:

هجرت.

محمدزاده، رشید (۱۳۹۶) بررسی تحلیلی بنیادهای

معرفت‌شناسی فارابی، رساله دکتری گروه فلسفه،

دانشگاه علامه طباطبائی.

مفتونی، نادیا؛ تواناپناه، فتانه (۱۳۹۶) «جایگاه یقین

در صناعات خمس نزد فارابی»، خردنامه صدرا،

شماره ۸۹، ص ۶۴-۵۳.

ملاصدرا (۱۳۶۲) منطق نوین مشتمل بر اللمعات

المشرقية فی الفنون المنطقية، تهران: آگاه.

ورزدار، کرامت؛ فرامرز قراملکی، احد؛ کشفی،

عبدالرسول (۱۴۰۰) «بررسی و مقایسه آرای

ارسطو و فارابی در مسئله خطای حسّی»،

فلسفه و کلام اسلامی، سال ۵۴، شماره ۱،

ص ۲۴۶-۲۲۷.

پورحسن، قاسم (۱۳۹۷) خوانشی نواز فلسفه فارابی،

گسست بنیادین معرفتی از سنت یونانی، تهران: نقد

فرهنگ.

جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)

الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت:

دارالعلم المالین.

رضایی، مرتضی (۱۳۸۳) «هویت‌شناسی یقین»،

معرفت فلسفی، شماره ۶، ص ۶۰-۲۹.

سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۳) فرهنگ معارف اسلامی،

تهران: دانشگاه تهران.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۷) اساس الاقتباس،

تهران: دانشگاه تهران.

عباس‌زاده، مهدی (۱۳۹۶) «یقین در تفکر فارابی»،

ذهن، شماره ۷۰، ص ۶۴-۳۳.

فارابی، ابونصر محمد (۱۳۶۴) فصول منتزعه، تهران:

الزهراء.

----- (۱۴۰۸ق) المنطقیات، قم: کتابخانه

آیت‌الله مرعشی نجفی.

----- (۱۴۱۳ق) الاعمال الفلسفية، تحقیق جعفر

آل یاسین، بیروت: دار المناهل.